

روشنفکران عرب و مقوله

برونی است که موضوع بحث من است و شامل بررسی جنبه‌های گوناگون برخورد با غرب در ابعاد نظام سرمایه‌داری جهانی و فرهنگ سلطه‌گرایانه آن است.

در واقع غرب، امروز بیش از هر زمان دیگر در صدد تحمیل خواسته‌هایی است که با خواسته‌های ما سازگاری ندارد. ما قصد مدرن‌سازی داریم، در حالیکه غرب ما را به سمت نوسازی سوق می‌دهد. ما علاقه‌مندیم که حاکمیت خود را بر سرزمین خود اعمال کنیم، در حالیکه غرب ما را به پیروی از خود ناگزیر می‌کند. ما به آزادی و وحدت چشم دوخته‌ایم، در حالیکه غرب دیکتاتوری را تحت پوشش دموکراسی و حقوق بشر تحمیل می‌کند. «سمیر امین» غرب را به صورت فوق تعریف می‌کند، یعنی غرب سلطه‌گرا که سلطه‌اش را از طریق نظام سرمایه‌داری جهانی و فرهنگ ناشی از آن اعمال می‌کند؛ همان غربی که طرفهای دیگر - از جمله جهان عرب - را از کوشش در راه خروج از وضع موجود و ورود به مرحله مدرنیته باز می‌دارد. سمیر امین اصرار می‌ورزد که فرهنگ رایج جهانی را به «فرهنگ سرمایه‌داری» توصیف کند نه «فرهنگ غربی».

ایشان معتقد است که ماهیت غربی نظام سرمایه‌داری «چیزی جز پوسته یا شکل آن نیست». زیرا فرهنگ سرمایه‌داری اولین فرهنگی است که در جهان امروز خود را از فرهنگ سنتی (فرهنگ دینی متافیزیکی) آزاد ساخت و بتدریج خود را بر همه جهان تحمیل کرد. مارکس پیش‌بینی کرده بود که فرهنگ سرمایه‌داری در روند توسعه خود، فرهنگهای سنتی آسیا و آفریقا را به گونه‌ای که در غرب اتفاق افتاد درهم نوردیده و فرهنگ جدید را جایگزین آن خواهد کرد، اما این پیش‌بینی تحقق نیافت. علت این بود که قطب‌بندی میان مراکز سرمایه‌داری غربی از یک طرف و کشورهای حاشیه‌نشین از سوی دیگر در مسیر مخالف حرکت کرده، یعنی غرب در روند نفوذ به مناطق دیگر، پایه فرهنگهای سنتی طرفهای دیگر را به گونه‌ای نوین تحکیم کرد (نه کاملاً نو و نه کهنه کامل، بلکه آمیزه‌ای از این دو) درست مانند وضعیت کنونی جهان عرب یا جوامع موسوم به کشورهای جهان سوم.

راه حلی که سمیر امین و نظریه پیروی از غرب مطرح می‌کند، بر دو مبنا استوار است: حذف جنبه‌های افراطی سرمایه‌داری و تلاش برای وقوع انقلاب فرهنگی. وی می‌گوید: «برای خروج از بحران، باید به صورت همزمان، نتایج اجتماعی جنبه‌های افراطی سرمایه‌داری حذف شود و یک انقلاب فرهنگی به وقوع بپیوندد تا امکان جداسازی میان عقل و ایمان فراهم آید.» این همان نظریه تأثیرپذیری است که در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد [میلادی] رواج داشت.

اما غرب در پایان قرن بیستم، برخلاف گذشته طرح تفکیکی دیگری مطرح می‌کند. این طرح، روشهای استعماری پیشین را نقد

پیش از ورود به موضوع اصلی، مایلم مفهوم چند اصطلاح را روشن کنم تا هرگونه ابهام از میان برود:

مدرنیته و پست مدرن: مدرنیسم به لحاظ تاریخی به عصر روشنگری اروپا در آخرین سالهای قرن ۱۸ تا نیمه‌های قرن بیستم اشاره می‌کند و پست مدرن از نشانه‌های مرحله پایانی قرن بیستم است که مشخصاً از دهه هفتاد آغاز شد. مدرنیسم و پست مدرن به لحاظ فکری، شکل خاصی از وضعیت انسان و جامعه را مطرح می‌کنند که در آن انسانها و گروههای اجتماعی رنگ مشخصی از تفکر و عمل پیدا می‌کنند.

مدرنیته و مدرن‌سازی: اولی را معادل Modernity و دومی را معادل Modernisation می‌گیرم. دومی به معنای مدرن‌سازی روپنایی است، مانند معماری جدید و یا مدل‌های جدید لباس یا توسعه اقتصادی و... از این رو مدرن‌سازی مفهومی غیر از نوگرایی دارد، زیرا مدرنیته دورگیرنده تغییر ساختاری انسان و جامعه در زمینه‌های فکری، اجتماعی و تمدن است.

برنامه انقلابی: این عبارت، به نهضت فرهنگی جهان عرب در مراحل مختلف تاریخی‌اش اشاره دارد. یعنی در مرحله مابین دو جنگ جهانی. مرحله سوم از نیمه‌های قرن بیستم شروع می‌شود و تا زمان حاضر امتداد می‌یابد.

پیروی از غرب: مقوله پیروی از غرب از نظریه اقتصادی مرکزیت صنعتی غرب در نظام سرمایه‌داری جهانی و حاشیه‌ای بودن دیگر طرفها - محورهای مختلف و کشورهای در حال رشد - حول این مرکزیت سرچشمه می‌گیرد. روابط میان مرکزیت و دیگر طرفها، برپایه تحمیل سلطه کامل استوار است که هدفش ترغیب مدرن‌سازی و سنگ‌اندازی در روند نوگرایی است. «روشنفکران علوم انسانی» پیام فکری: این عبارت به اندیشه اجتماعی مشخص شده‌ای اشاره می‌کند که هم در تئوری و هم در عمل از متد ویژه‌ای پیروی می‌کند. به عنوان مثال می‌توان به پیام دینی، پیام فلسفی و پیام نوگرایی اشاره کرد.

گروههای نخستین بشری: فروید این عبارت را در اسطوره «اودیپ» استفاده کرده است. منظور فروید تجمع انسانهای اولیه برای تشکیل خانواده بشری و جامعه انسانی است که در آن نظام پدرسالاری رایج بوده است.

«مقوله الهیات»، «قدرت مطلق»، «عقل فراگیر»: همه این تعابیر از نشانه‌های نظام پدرسالاری است.

امروزه همه جناحهای روشنفکری سکولار جهان عرب خود را در یک بن‌بست حاد می‌بینند که از دو نوع تناقض فکری و تاریخی نشأت می‌گیرد. اولیین تناقض درونی است و در مواجهه سکولاریست‌ها با بنیادگرایان دینی بروز کرده است. دومین تناقض

غرب در پایان قرن بیستم

گرایشهای فکری گوناگون جهان عرب، موضع روشنفکران سکولاریست را در قبال مدرنیته و پست مدرن بازگو می‌کنند. آنها که به زبانهای خارجی و به روشهای نقد تفکیکی مسلط هستند - بویژه استادان دانشگاهها و پژوهشگران شاغل در مراکز علمی غرب - در کنار ناقدان و نویسندگان غربی می‌کوشند تولید فراورده‌های فکری خود را در معرض کنکاشهایی غیر از آنچه در جامعه و فرهنگ بومی‌شان رواج دارد قرار دهند. پاره‌ای از این افراد، در رشته‌های تخصصی خود به موفقیتهای فراوانی نایل می‌آیند و به خاطر دستاوردهای علمی‌شان مورد تشویق و تجلیل واقع می‌شوند. در نتیجه آنها به محیط فرهنگی خود علاقه بیشتری پیدا می‌کنند و بتدریج شکاف میان فرهنگ بومی و محیط زیست آنها عمیق‌تر می‌شود.

۴

اولین نکته قابل توجه در این چارچوب، تحول روشنفکران در بُعد آکادمیک محض است و دومین نکته، تغییر روش نوشتاری آنها هنگام سخن گفتن با خوانندگان عرب است. ما نیازمند آیم که قدرت ویژه‌ای به مفهوم و اندیشه‌ای که با فهم ما سازگاری دارد ببخشیم و در همان حال به ساده‌سازی مفاهیم و توضیح عقلی و پرهیز از پیچیدگیهای لغوی و ابهامهای موجود در برخی نوشته‌های متفکران برجسته غربی، بویژه متفکران فرانسوی - یعنی همان کسانی که سهم منفی مهمی در پیدایش زبان نقدی عربی بسیار پیچیده داشتند - نیاز داریم. اگر نتوانیم راه حلی برای رهایی از گرایش آکادمیک محض و پیچیدگیهای زبان پیدا کنیم، نوشته‌های روشنفکران عرب - حتی پیشروان و متعهدان آنها - در محدوده دیالوگ‌های بسته و خارج از واقعیت‌های روزمره مردم باقی خواهد ماند.

۵

یکی از واقعیت‌های دردناک این است که روشنفکران عرب - حتی آن‌داسته از روشنفکران مقیم غرب - در خارج از دایره ره‌آوردهای جدید غرب قرار دارند. آنها در قبال این ره‌آورد، بیشتر شنونده و پرسش‌کننده و در برخی موارد تحلیل‌کننده هستند. اما در هر حال، هیچ سهمی در ساختن این پیام ندارند. آنچه پیرامون این ره‌آورد به زبانهای فرانسه، آلمانی، و انگلیسی گفته یا نوشته می‌شود، در کانون‌هایی پدید می‌آید که طرحها و برنامه‌های کاملاً مختلفی دارند و این برنامه‌ها با چارچوب‌های معرفتی غرب هماهنگ است. آنچه این واقعیت دردناک را تشدید می‌کند، تناقضاتی است که مضامین پیام جاری پست مدرن، آن را مطرح می‌کند. این مضامین در درجه اول حدسیات مربوط به زبان‌شناختی است که نقد ریشه‌ای ره‌آوردهای پیشین - مدرنیسم و عصر روشنگری - را به همراه دارد. پیام و داعیه نوین غرب طی دو سه دهه اخیر شکل گرفت و هدفش نقد مدرنیسم و نقض آن و گذر از آن است. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که رویکرد روشنفکران عرب باید به کدام یک از این پیامها باشد، پیام عصر مدرنیته یا پیام عصر پست



می‌کند و روش نوینی برای مبارزه با خود استعمال وضع می‌کند. این همان طرحی است که از اندیشه‌های مابعد مدرنیته و از دیالکتیک میان مدرنیته و پست مدرن سرچشمه می‌گیرد.

قبل از مشخص کردن ماهیت این طرح، بگذارید این پرسش را مطرح کنم که در مقابل این طرح چه برخوردی می‌توان داشت؟ آیا همان طور که «علی حرب» در کتاب نقد الحقیقه می‌گوید، باید آن را به دلیل غربی بودنش به دور انداخت و راه انزوا و طرد دیگران را برگزید و یا «از آن اقتباس کرد و به لحاظ فکری، علمی و فرهنگی از آن بهره گرفت»؟ پرسش دیگری هست که «محمد عابد الجابری» آن را مطرح می‌کند: «آیا می‌توان برای اعراب آینده‌ای بدون غرب تصور کرد؟ در واقع مشکل اصلی معرفتی است نه گزینشی».

چنانکه «مطاع صفدی» می‌گوید، روشنفکران عرب از برنامه‌های فرهنگی غرب اطلاع ندارند و حتی اگر از آن اطلاعی داشته باشند، آن را مطالعه نمی‌کنند و اگر مطالعه کنند، به طور کامل آن را درک نمی‌کنند. در حالیکه روشنفکران عرب فاقد حداقل توان فلسفی و روش نقد متمدنانه و زبان مشترک هستند، چگونه می‌توانند فهم درستی از برنامه‌های فرهنگی غرب داشته باشند؟

مدرن که ما در ابتدای راهش قرار داریم؟

رویکرد صحیح آن است که روشنفکران عرب در کنار هر دو پیام باشند، نه در کنار یکی علیه دیگری، زیرا پیام عصر مدرنیته که نسل جدید ناقدان غربی آن را رد می‌کند، هنوز می‌تواند به روشنفکران عرب امکان دهد که از آموخته‌های سکولاریسم و متدولوژی نقد اجتماعی و پیشرفت علمی و آزادی انسانی بهره‌جویند و این چیزی است که جوامع متأثر از نظام پدرسالاری و جوامع در حال ورود به عصر مدرنیته بشدت بدان نیازمندند.

پیام پست مدرن نیز به نوبه خود نقد تفکیکی و مفاهیم بینشهای منفی و عناصر فکری استراتژیک را ارائه می‌کند که از طریق آن می‌توان بدون توسل به تفسیرهای دینی و متولیان سنتی آن به نقد نظام پدرسالاری و سلطه آن پرداخت.

مدرنیسم و پست مدرن از موضع روشنفکران سکولاریست، دیدگاهی متناقض ارائه می‌کنند که به صورت پیام عصر روشنگری و نقد آن یا پیام مدرنیسم و پست مدرن شکل می‌گیرد. اینجاست که دعوت مطاع صفدی در کتاب نقد العقل العرबी به مطالعه تفکر غرب با هدف دستیابی به فهم صحیح تفکر نوین قابل توجه است: «چرا تفکر غرب دارای این ویژگی است و این تفکر در پس خلصت دشمنانه‌اش چگونه زنده می‌شود و چگونه عمل می‌کند؟ باید تفکر غرب را همان طور که هست مطالعه کنیم، یعنی «همان طور که خود ویژگی خود را می‌شناسد و به سقوط و صعود خود اعتراف می‌کند. باید نقد او را نسبت به نظام معرفتی‌اش و تولید فناپذیر فکری‌اش و سپس خود بازنگری‌اش مطالعه کرد، تا بتوان اطلاع از وضعیت تفکر غرب را به روز و بلکه به ساعت رساند.» تفکر غرب چگونه خود را می‌کاود و ما چگونه می‌توانیم حدیث نفس غرب را مطالعه کنیم؟ «مصطفی حجازی» الگوی دل‌انگیزی از اینگونه کاوشها را در مجله «مواقف» (۱۹۹۳) و در سیاق بررسی اسطوره اودیپ فریود ارائه می‌کند. در این اسطوره، فرزندان، پدر جماعت را به قتل می‌رسانند، همان پدری که کام‌گیری از زنان جماعت را بر خود مجاز می‌شمارد و فرزندان جمع را به بند می‌کشد. اما فرزندان پس از قتل پدر از کرده خود پشیمان می‌شوند و این احساس آنها را به توافقی سوق می‌دهد که به موجب آن هر گونه قتل در محیط جماعت و ازدواج با زنان جماعت تحریم می‌شود. این توافق در نهایت به وضع قانون و دیانت اولیه در تاریخ بشری منتهی می‌گردد. قتل پدر بدین مفهوم آزادی فرزندان و پیدایش زندگی آزاد را در پی دارد که بر قانون و مساوات استوار است نه اراده پدر و قانون جنگل. همین رویداد ایستایی جوامع اولیه را دگرگون ساخت و آن را به یک نظام تحول‌پذیر متغلب کرد.^۲

داستان قتل پدر به گونه‌های مختلف در هر نسلی به وقوع می‌پیوندد. در برخی مواقع با موفقیت روبرو می‌شود و در برخی مواقع ناکام می‌ماند، اما چنانکه مصطفی حجازی می‌گوید، این داستان دوره گذار از سالهای پایانی قرن هجدهم را در وداع با «مقوله الهیات» عملی کرد و راه پیدایش عصر روشنگری [رنسانس] را گشود، زیرا همین وداع با «مقوله الهیات» بود که نظام پدرسالاری و سلطه تفکر سنتی را پشت سر نهاد و راه انتقال به سکولاریسم و فهم عقلی را - که چهره تمدن غرب را از دیگر تمدنهای شناخته شده تاریخ متمایز ساخت - هموار کرد. در حالیکه غرب وارد عصر روشنگری شد، دیگر تمدنها همچنان تحت سلطه نظام پدرسالاری بودند و پدران به سرکوب انقلاب فرزندان خود و کشتار آنها در

تمامی مراحل تاریخی ادامه می‌دادند و این چیزی است که در زمان حاضر نیز در جوامع جهان سوم به گونه‌های مختلف به چشم می‌خورد.

جامعه عرب امروزه بر سر دوراهی قرار دارد: یک راه به سوی میراث گذشته می‌رود که به حکومت دینی (تئوکراسی توتالیتر) منتهی می‌شود و راه دوم به سمت مدرنیته و سکولاریسم دموکراتیک می‌رود. چنانکه سمیر امین می‌گوید، در اواسط این قرن، جنبش مارکسیستی در جهان عرب فرصت یافت که در جهت برقراری نظام سکولاریستی نوگرا تحولی ریشه‌ای به وجود آورد. اما این جنبش در تحقق این هدف ناکام ماند. برنامه ناصریسم وحدت‌گرا نیز که بدنه آن را افشار میانه متأثر از مارکسیسم تشکیل می‌دادند، به لحاظ هم‌نواشی با هدفهای غیر ریشه‌ای مارکسیستی و فلسفه پراگماتیستی محدود آن، نتوانست به پرشهای عمده پیرامون ماهیت سرمایه‌داری، ماهیت هدفهای سوسیالیستی و مقولات دینی و فرهنگی پاسخی قانع‌کننده بدهد و در نهایت سر به آستان مارکسیسم اتحاد شوروی سایید. ناکامی جنبش مارکسیستی عرب و جنبش ناصریسم وحدت‌گرا به جنبشهای اسلامی در آغاز دهه هشتاد [میلادی] امکان رشد داد و این جنبشها را به وضعیت ما قبل پیدایش عصر لیبرالیسم بازگرداند. همچنین کوشش جریانهای سیاسی پراگماتیست که ریشه در لیبرالیسم بورژوازی سنتی دارند برای مقابله با جنبش اسلامی بنیادگرا به شکست انجامید و به پیدایش خشونت و سرکوب در چند کشور منجر شد. در نتیجه، سطح رودر رویها از فاز سیاسی به چیزی شبیه جنگ داخلی متحول شد. در این زمینه باید گفت که خشونت دولتی نه تنها نمی‌تواند راه حل مطلوب را محقق کند، بلکه ممکن است بر حدت این رودر روی بیفزاید و نیروی اقلیت را که خشونت و خشونت مقابل را کوتاهترین راه دستیابی به قدرت می‌داند، تقویت کند.

و نیز جناحهای اسلامی اصلاح طلب سنتی و معتدل که هیچ‌گونه تناقضی میان مدرنیسم و مکتب اسلام نمی‌بینند، در راه تلاش برای ممانعت از انجام گسیختگی بنیادگرایی و سوق دادن جوامع اسلامی به راه محمد عبده و سید جمال‌الدین افغانی ناکام مانده‌اند. خطای اصلی روشنفکران مسلمان در این نکته نهفته است که آنها تناقض آشکار میان داعیه‌های مدرنیسم انسانی و میراث دینی را نادیده می‌گیرند و در همان حال و با تکیه بر منابع و متون دینی، می‌کوشند اختلافات فکری خود را با بنیادگرایان اسلامی حل و فصل کنند. آنها به چیزی شبیه راه‌حل سمیر امین در نظریه انقلاب فرهنگی گرایش دارند: تفکیک میان عقل و ایمان و تفسیر مجدد دین و به عبارتی ایجاد جنبش اصلاح طلب اسلامی شبیه جنبش پروتستانیسم در غرب. اما آیا واقعاً اشکال اصلی در تضاد میان عقل و ایمان است یا اینکه ما در معرض یک رودر روی جدی سیاسی حول مسأله قدرت قرار داریم که سرنوشت جامعه عرب و نظام سیاسی آن را تعیین خواهد کرد؟

هدف از مطالعه سیر تفکر غرب که مطاع صفدی و مصطفی حجازی و دیگر نویسندگان و ناقدان عرب ضرورت آن را ترویج می‌کنند، دستیابی به فهم فرهنگ نقدپذیر غرب است. این مطالعه در واقع مفاهیم و ابزارهای تولید شده در کارخانه تفکر غرب را به ما ارائه می‌کند. مطالعه خود بازنگری‌های غرب که صفدی حجازی بدان اشاره می‌کند، همان چیزی است که باید مورد توجه روشنفکران و ناقدان عرب قرار گیرد. چنین مطالعه‌ای در پی این نیست که حقیقت خاصی در فرهنگ غربی به دست آورد، بلکه هدف اصلی‌اش فهم

سه‌گانه‌ای وجود دارد که مسئولیت اجرای آن در درجه اول بر دوش روشنفکران عرب قرار دارد.

برنامه اول، موضوع گفت و گو با بنیادگرایی اسلامی برای یافتن راه همزیستی مسالمت‌آمیز است. همین جا باید یادآور شوم که دیالوگ و همزیستی تنها آلترناتیو خشونت و هرج و مرج محسوب می‌شود. جنبش ناسیونالیستی سکولار قبل از هر چیز باید تصمیم بگیرد که حاضر نیست به صورت بازوی سرکوبگر نظامهای حاکم عمل کند. و نیز باید پذیرش این نقش را رد کند که به عنوان همپیمان موضوعی نظم نوین غرب در مبارزه با جنبشهای اسلامی شناخته شود. در این چارچوب رسالت مشخص روشنفکران این است که شرایط لازم گفت و گوهایی فعال و هدفدار را فراهم آورند و راه منتهی به همزیستی سکولاریست‌ها و اسلامگرایان را در جامعه‌ای دموکراتیک و آزاد شده از نظام غرب هموار کنند.

برنامه دوم، به سیاسی کردن وضعیت زنان مربوط می‌شود. یعنی انتقال مسأله‌ای به نام آزادی زن از حواشی تحولات سیاسی به کانون جنبشهای اجتماعی جهان عرب، زیرا مسأله زن در عرصه مسائل سیاسی نقش محوری داشته و بخشی جداناپذیر از روند مبارزه اجتماعی محسوب می‌شود. آزادی مردان و آزادیهای اجتماعی در گرو حل مشکلات مربوط به موقعیت اجتماعی زنان قرار دارد. بالا بردن آگاهیهای اجتماعی پیرامون این موضوع، از وظایف محوری روشنفکران است.

برنامه سوم، در مورد جنبشهای اجتماعی مطرح است. منظور من از «جنبشهای اجتماعی» پدیده سیاسی جدیدی است که در پی رشد جنبشهای دانشجویی و جنبشهای خواهان آزادیهای دموکراتیک و حقوق بشر در اروپا، آسیا و امریکای لاتین به وجود آمد و به مثابه آلترناتیو احزاب سنتی وارد صحنه شد. در واقع جنبشهای اجتماعی در راه مقابله با بحرانها و طرح خواسته‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، مشارکت جناحهای سیاسی و طبقات گوناگون اجتماعی را فراهم می‌کنند. امروزه جامعه عرب شاهد شکل‌گیری جنبشهای اجتماعی امیدوارکننده در عرصه‌های مختلف است. نمی‌توان اندیشه فعال را از عمل اجتماعی جدا کرد. تعهد به مشارکت در تحولات اجتماعی از نشانه‌های برجسته واقع‌گرایی نیروهای فرهنگی محسوب می‌شود.



تجربه منحصر به فرد تفکر غرب (به خاطر ویژگی نقدپذیرش) و فهم «داستان اندیشه‌ای که بر پتهای خود می‌شورد و خضوع در برابرش را نفی می‌کند و در نهایت آن را واژگون می‌سازد» است. در این چارچوب تفکر غرب دیگر به عنوان منشأ عقلانیت برتر یا تمدن دوردست تفسیر نمی‌شود، بلکه آن را باید روشی دانست که با به کارگیری آن می‌توان راه داعیه‌های نقدپذیر و نقدکننده را ادامه داد و وداع با نظام «پدرسالاری» و «سلطه مطلق» و «عقل فراگیر» را ممکن ساخت و فهم نوین مبتنی بر اختلاف نظر و تعدد و مساوات را به وجود آورد.

وقتی غرب را از راه تجربه توأم با مشکلات آن می‌شناسیم - همان راهی که بسیاری از روشنفکران عرب در حال حاضر در آن گام برمی‌دارند - کمتر جایی برای نگرانی باقی می‌ماند و دیگر هیچ الگویی نمی‌تواند بر ما غلبه کند، و در این صورت قادر خواهیم بود پیوندهای خود را با غرب بدون روی‌گردانی از آن و بی‌الغای آن قطع کنیم و استقلال خود را ممکن سازیم، زیرا در انتهای راه چارهای جز مقابله جدی با غرب وجود ندارد. در حال حاضر ما در حاشیه نظم نوین جهانی به رهبری غرب قرار داریم، اما می‌توانیم به گونه‌های مختلف در برابرش مقاومت کنیم تا وضع خود را تغییر دهیم و استقلال واقعی را به دست آوریم.

در مورد مخاطرات درونی جامعه عرب باید اشاره کنم که برنامه



- یادداشتها:
1. هشام شرابی، از روشنفکران جهان عرب و استاد رشته «تاریخ تفکر اروپا» در دانشگاه جرج تاون آمریکا است.
 2. عنوان سخنرانی دکتر هشام شرابی در باشگاه روشنفکران عرب در لندن است که در تاریخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۹۳ ایراد شد و متن آن در نشریه «المستقبل العربي» چاپ بیروت، شماره سپتامبر ۱۹۹۳ به چاپ رسید.
 3. سمیر امین، «الطریق» (بیروت)، زمستان - بهار ۱۹۹۳، ص ۷۸.
 4. علی حرب، «نقد الحقیقه» (بیروت: ا.د.ن.)، ۱۹۹۳، ص ۸۳.
 5. محمد عبدالجباری، «اشکالات الفكر العربي المعاصر» (بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية، ۱۹۸۹)، ص ۱۷۲.
 6. مطاع صفدی، «نقد العقل العربي: فلسفة الحدیثة ما بعد الحدیثة» (بیروت: مرکز الأبحاث القومي، ۱۹۹۰)، صص ۱۰ و ۱۳.
 7. مصطفی حجازی، «مواقف» (بیروت، زمستان - بهار ۱۹۹۳، ص ۵۵).